

خیلواکی



استقلال

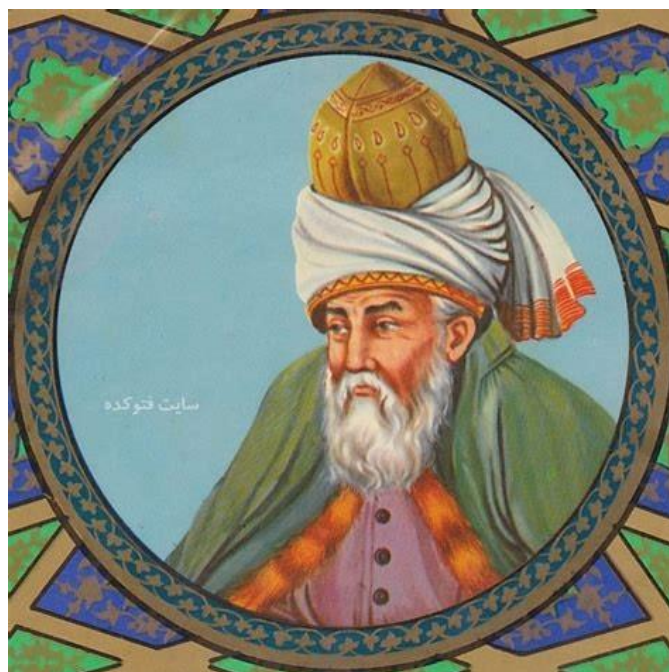
www.esteqlaal.net

۱۰ فیروزی، ۲۰۲۵

داکتر زمان ستانیزی

مولانای بلخ یا مولانای روم

ممنون از محترم داکتر ستانیزی که آرشیف ارزشمند شان را در اختیار این وبسایت گذاشته اند



این تبصره روی بعضی از مطالبی روشنی می اندازد که داکتر صاحب سید خلیل الله هاشمیان در مضمون مورخ ۱۲ نوامبر ۲۰۱۳ شان در باره برنامه بزرگداشت مولانا در لاس ویگاس مطرح کرده اند. محترم داکتر صاحب هاشمیان دوست، هم مسلک زبانشناس، استاد همکار پوهنتون کابل، مرد عالم و فهمیده و دانشمندیست که همه به او احترام دارند و بنده بیشتر از دیگران او را محترم می پندارم چون همیشه از نظریات انتقادی شان مستفید شده ام. با عرض حرمت و ارادت تقدیم می شود.

داکتر زمان ستانیزی

این تبصره در محدوده نقد بر نقد بخشهای تاریخ، سیاست و عرفان مولانا را احتوا می کند.

الف- در بخش تاریخ:

۱. دکتر صاحب هاشمیان می نویسد: «امپراطوری روم در ایتالیه تاسیس شد و در مدت ۳۰۰ سال بتدریج همراه با دیانت مسیحی توسعه یافت...»

مطالب دکتر صاحب در رابطه با امپراطوری روم درست توضیح نشده. در اروپا سه امپراطوری روم عرض وجود کرده اند که مطالب دکتر صاحب قسمماً با یکی و قسمماً با دیگری ارتباط می گیرد و ایجاب توضیحات بیشتر را میکند تا واقعیت‌های که با تاریخ در تضاد می نمایند روشن گردند.

۲. دکتر صاحب هاشمیان می نویسد: «کشور سوریه کنونی پایتخت روم شرقی بود.»

سوریه هیچ وقت پایتخت روم شرقی نبود بلکه از ملحقات آن بود. پایتخت روم شرقی همیشه کنستانتنوپولوس بود که امروز آنرا به نام استانبول می شناسیم.

۳. «و متعاقباً مرز روم و ترکیه در تصرف مسلمانان در آمد.»

ترکیه در تصرف مسلمانان نیامد، بلکه متصرفات امپراطوری روم شرقی به تدریج در تصرف حکومت‌های سلاجقه و عثمانیها در آمدند و «ترکیه» تا ۷۰۰ سال دیگر مطرح نبود.

۴. «اما بعد از جنگ‌های صلیبی و سقوط خلافت عثمانی و تاسیس دولت کنونی ترکیه، نام «روم» تنها در مسایل تاریخی بکار میرود.»

سه واقعه مذکور مدت بیشتر از یک هزار سال را احتوا میکند. بناً کلمه «بعد» مفهوم خود را از دست می دهد. دوم اینکه اگر کاربرد کلمه روم در رابطه با مسایل تاریخی به جا باشد، پس بحث روی تاریخی بودن کلمه رومی وارد است.

ب - در رابطه با برنامه لاس ویگاس:

سی سال قبل در تمام امریکا ممکن صرف پنج نفر استاد مستشرق مولانا را میشناختند ولی امروز مولانا را دنیا می شناسند. تمام دنیا مستشرق و استاد نگردیده بلکه کوشش به عمل آمده که مولانا را برای هرکس به اندازه توان فهمش معرفی کنند. این سنت پیام آور اسلام است که توصیه فرموده اند تا با هرکس به اندازه توان فهم شان صحبت کنیم. در این هیچ عیبی نیست که به جوانان مولانا را از راه وسایل جمعی متداول «فیس بوک»، «تویتر»، «اینتر نیت» و غیره و به نحوی که با زندگی روزمره ایشان و با در نظر گرفتن سطح دانش و آگاهی شان در محیط ممتاز از رقابت‌های ثقافتی معرفی کنیم. ضرور نیست این جوانان مولانا را فیلسوفانه بشناسند ولی اگر شاعرانه هم می شناسند مفید است، حتی اگر این شناخت شان از راه ترجمه‌هایی باشد

که به تعمق عرفانی مولانا کمتر ارزشی گذاشته باشند. اصلاً همین روش «فهمیدن نسبی» آنها باعث شناخت بیشتر مولانا می شود و فهمیدن نسبی بهتر است از هیچ فهمیدن یا نه فهمیدن. به احتمال زیاد مسوولین این برنامه به ابعاد «تجارتی» مصرف و عاید آن متوجه هستند. ولی این را نباید یک سره نامشروع قلمداد کرد زیرا هر کوشش در راه شناسایی مولانا ایجاب مصارف را می کند و بسیاری از هواخواهان او منجمله نویسندگان چون کولمن بارکس و دیپک چوپرا هرکدام در سال چند کتاب و سی دی و دی وی دی در دسترس علاقمندان می گذارند که همه را می توان «تجارتی» خواند ولی نامشروع نامیدن آنها ادعای دیگرست. در ترکیه پرفروشترین صنایع دستی که در معرض سیاحت قرار میگیرند به نحوی در آنها از نام، لباس، شعر یا نمونه های دیگر مولانا استفاده می شود که رویهمرفته برای تجارت اند ولی همزمان در معرفی مولانا کمک میکنند زیرا همین ها نام او را زبازند جهانیان ساخته اند.

انتقاد دیگر داکتر صاحب هاشمیان این است که اینها در مدت سه ساعت چگونه مولانا را به جهانیان معرفی میکنند. لست مندرج مطالب که داکتر صاحب عرضه کرده اند در سه ساعت ممکن نیست. حتی اگر همه امکانات در اختیار خود داکتر صاحب گذاشته شود و محل انعقاد آن هم به زعم و ذوق خود شان یک مدرسه یا پوهنتون باشد، باز هم ممکن نخواهد بود زیرا لست داکتر صاحب یک نصاب تعلیمی است که اقلأ سه سال تحصیلات اختصاصی به درجه عالی را در بر می گیرد، نه محتوای یک برنامه سه ساعته. بناً این انتقاد وارد به نظر نمی آید.

متصدیان این برنامه جوانان افغان هستند که در این عالم هجرت در بین دو دنیا قرار گرفته اند و همواره با هویت های آنها بازی می شود. هویت های اسلامی و افغانی شان زیر تاخت و تاز متواتر رسانه های جمعی قرار دارند. پس یگانه احساس همدلی و همنوایی آنها با رومی که از حملات تعصب انگیز جامعه و مطبوعات مصون است، فرصت نیکی است که آنها اقلأ به بخش از هویت مرتبط به خود ببالند. پس ماراست تا با آنها یاری کنیم. اگر امروز به کنسرت رومی رومی آورند، ممکن فردا به سیمینار رومی علاقه بگیرند. اگر امروز شعر رومی را می پسندند، احتمال آن است که فردا بتوانند فلسفه و افکار مولانا را در پوهنتونهای امریکا و جهان تعقیب کنند.

داکتر صاحب لاس ویگاس را صرف یک قمارخانه میخواند. این بدان می ماند که بعضی ها امریکا را ملک کفر قلمداد می کنند. واقعیت امر این است که در ممالک به نام «اسلامی» مردم خود را مسلمان میگویند ولی اعمال شان به مقایسه کشورهای که ملک کفر پنداشته می شود کمتر اسلامی است. به طور مثال از نگاه فساد اداری دنمارک و سویدن دارای کمترین رقم فساد اداری هستند ولی افغانستان و عراق دارای بلند ترین اندازه «فساد فی الارض»

هستند. طبق احصائیه موسسات مسوؤل انترنیتی بیشترین تعداد مراجعین سایت های فلمها و کلب های فساد جنسی از جمهوریهای به نام اسلامی هستند در حالیکه بیشترین و بهترین رساله های تحقیقاتی و علمی در باره اسلام در کشورهای نشر می شوند که معمولاً «ملک کفر» قلمداد می شوند. در قمارخانه های غرب به شمول مونتی کارلو، اتلاننیک سیتی و لاس ویگاس بیشترین مراجعین به تناسب فیصدی نفوس مسلمانان اند که داستانهای بخششی های ۱۰۰۰۰۰ دلاری شان به ساقیان خمارخانه ها بارها زبانزد مطبوعات گردیده، و این درحالیکه همکیشان شان در خاک و خون غلتیده با فقر و گرسنگی دست و گریبان اند. بناً صرف نظر از این که با استفاده از تسهیلات تنظیمی تجمعات، کنفرانسها، و سیمینارهای بیشماری در لاس ویگاس تشکیل می شود، یک محل یا یک کشور را نباید مرتکب جرم پنداشت چون کفر در عمل است نه در ادعا.

ج- در رابطه با مولانا:

داکتر صاحب می نویسند: «مولانای بزرگ که خود را در اشعارش بتکرار و اصرار «بلخی» معرفی کرده.»

نتنها که مولانا هیچ وقت خود را بلخی معرفی نکرده بلکه چنین ذهنیت ها را رد کرده:

نه از هندم نه از چیتم نه از بلغار و سقسینم

نه از ملک عراقینم نه از خاک خراسانم

علاوتاً تنها نامی را که مولانا در اشعارش از آن استفاده کرده نام شمس تبریزی است و در غیر آن گاهگاهی خود را «خמוש» خوانده است ولی هیچ وقت خود را بلخی نه نامیده.

در رابطه با مناقشه بلخی یا رومی من مطالبی در مصاحبه که در سایت ستانیزی دات کام است ارایه داشته ام و عقیده من بر آن است که ادعاهای تصاحب (افتخارات) تاریخی بر محور ملتگرایی می چرخند و منشئه آن همانا ترغیب و کوشش آلمانهای نازی بود برای به میان آوردن کشوری به نام آریایها تا ادعای برتریت خود را صبغه تاریخی ببخشند. بناً حکومت فارس بعد از دوران قاجاریه را ترغیب کردند تا نام فارس را به ایران تبدیل کنند. تقویه همین ذهنیت تفوقگرایی باعث شد که ایران مدعی تصاحب افتخارات تاریخی همه آریایها گردیده اند و ذهنیت محرومیت را میان آریایی نژادهای بیرون از سرحدات سیاسی کشور ایران امروزی ایجاد کرده اند. (مطالب بیشتر در این مورد را در مضمون «دری یا فارسی» در ویبسایت ستانیزی دات کام مطالعه فرمائید). این چنین تفوقگراییها به برخی از هموطنان ما هم سرایت کرده که بازیهای تصاحب افتخارات تاریخی و تفوقگراییهای لسانی و قومی سیاست درونی افغانستان از همین جا سرچشمه گرفته و ما افغانها ناخود آگاهانه در این جنجالهای عقیده های مصنوعی آغشته گشتیم

که ماهیتاً حکایت روزگار خاک و خون ما شاهد حال آن است. احسان یارشاطر یکی از استادان خبیه و بلند پایه پوهنتون کولمبیا مطالب مربوط به این تاریخسازیهایی مصنوعی را با استناد ارایه کرده اند که مطالعه آن به تاکید تجویز می شود.

د- تجویز و تجهیز:

در عین حال بر ماست تا در برابر هرگونه تفوقگرایی و تفرقه افگنی مبارزه کنیم و ابتکار عمل صلح را در دست گرفته در اعمال خود برابری را بر تفوقگرایی و برادری را بر بادیاری و سالاری ترجیح دهیم. بر ماست تا مولانا را به شیوه های گوناگونی به همه گان بشناسانیم، نه به حیث شاعر پارسی گوی بلکه به حیث یک متفکر جهانی. وظیفه روشنفکران ماست که آثار شعرا و متفکرین دری زبان چون مولانا را به پشتو ترجمه کنند و آثار شعرای پشتو زبان را به دری ترجمه کنند. مبتکرین دری زبان ما باید کنفرانسهای در باره رحمن بابا، خوشحال خان ختک، و حمزه شینواری دایر کنند و پشتو زبانان ما باید سیمینارهای مولانا و سنایی و بیدل را تدویر کنند. من صرفاً ناصح نیستم بلکه گفتارم را در کردارم منعکس می سازم. به هردو زبان شعر می سرایم و آثار شعرای پشتو زبان را به دری و از دری و فارسی را به پشتو ترجمه می کنم و میخوام میان مردمان خود پل باشم نه دیوار تا مولانا شناسی ام را جامه عمل پوشانده باشم آن چنان که خود حضرت مولانا تجویز می فرمایند: «تو برای وصل کردن آمدی نی برای فصل کردن آمدی»

مولانایی را که جهان به نام رومی می شناسد در افغانستان طفلی بیش نبود چه رسد به آن که او صاحب لقب و تخلصی بوده باشد. ولی اگر ما این جهانبینی را در محدوده جغرافیایی به زادگاهش به بلخی نامیدن او منحصر می سازیم در واقع ما او را به خاطر خود محوری خویش بلند می کنیم ولی او را کوچک می سازیم؛ زیرا از کاربرد نامی که او را جهانیان به آن میشناسند ابا می ورزیم. در جهانی که مولانا می زیست بلخ و قونیه شهرهای عالم اسلام بودند و مدعیان تصاحب هویت امروزی او یعنی کشورهای افغانستان، ایران، و ترکیه هیچ کدام وجود نداشتند. نباید هر چیز را در قرینه ملیگرایی و ملتگرایی تعریف کنیم و هویتهای امروزی را بالای تاریخ گذشته تحمیل کنیم. چون این کار نه عالمانه است و نه عاقلانه.

مولانا بحر عرفان است و باید با اندیشه ها و افکارش منحیت یک عارف برجسته تمدن اسلام افتخار کرد و بیشتر از آن باید به تعلیمات تصوفی او در این مورد عمل کرد تا به عالمی بودن او پی ببریم و از وسعت نظر و جهان بینی او که در جهان نمی گنجد استفاده لازم کنیم. احیاناً اگر چنین میسر شد که از عرفان او بهره ببریم، نوراً علی نور.